

در مدار نظامی (۴)

مقلدان خسرو و شیرین نظامی

تقدیم به استاد نظامی‌شناسان
دکتر محمد جعفر محبوب

داستان خسرو و شیرین را نظامی نیافریده است و چنان که خود او گفته است و می‌دانیم که وی هسته این داستان، که به اشاره و اجمال در تواریخ قدیم هم ذکر شده است از قبیل تاریخ بلعی و غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی و مجمل التواریخ والقصص، از شاهنامه برگرفته است و آن‌جا که می‌گوید:

حکیمی کان حکایت شرح کرده است حدیث عشق ایشان طرح کرده است...
نگفتم هرچه دانا گفت از آغاز که فرخ نیست گفتن گفته را باز!
مرادش از «حکیم» و «دانا» فردوسی‌ست. علاوه بر این همه، گویا روایت مشروح‌تری از این داستان، احتمالاً به کیفیت افسانه‌های باستانی، در ایالت اران و شاید نواحی نزدیک به آن رایج بوده است. نظامی به این منبع ناشناخته و گمنام اشاره کرده است و می‌گوید:

و زو شیرین‌تر الحق داستان نیست	حدیث خسرو و شیرین نهان نیست
عروسش در وقایت شهر بند است	اگرچه داستانی دل‌پسند است
که در بردع سوادش بود موقوف	بیاضش در گزارش هست معروف
مرا بر شقه این شغل بستند	کهنسالان این کشور که هستند

شاعر دیگری که الهام بخش و سرمشق نظامی بوده است، فخرالدین اسعد گرگانی است که نظامی نه تنها وزن هزج مسدس مقصور یا محذوف، بلکه تعدادی از حوادث داستان را از ویس و رامین او اقتباس کرده است. حاجت به ذکر نیست که به رغم این اقتباسات، نظامی چنان شاهکار ناب شاعرانه‌ای آفریده است که نه پیش از او و نه در قرنهای دراز پس از او، هیچ گوینده‌ای اثری بدان پایه از فصاحت و خیال انگیزی و جمال نساخته بوده و نساخته است. شاعرانی که به تقلید خسرو و شیرین نظامی پرداخته و نظیره‌ای برای آن ساخته‌اند، نیروی خیال و قریحهٔ سخنوری خود را در بوتهٔ آزمایشی طاقت‌فرسا نهاده‌اند و به جز امیر خسرو دهلوی — و او نیز فقط تا حدی — دیگران توفیقی نیافته و عرض خود برده‌اند.

مقلدان خسرو و شیرین را می‌توان به سه گروه متمایز تقسیم کرد:

گروه اول، شاعرانی که وزن هزج مسدس مقصور یا محذوف را از نظامی گرفته‌اند و غالباً سرآغازی و بندهایی مقدماتی شبیه به آنچه در مثنوی نظامی هست پرداخته و برای هماهنگ ساختن صور و تمثیلات شاعرانهٔ خود با کار آن استاد نیز کوششی کرده‌اند، ولی به جای داستان خسرو و شیرین به حکایاتی موهوم که به قصه‌های کودکان بیشتر شبیه است رو آورده‌اند. سنجش این منظومه‌ها با کار نظامی البته بی‌مورد و غیر ضروری است!

گروه دوم، شاعرانی که به جای افسانهٔ خسرو و شیرین یا هر افسانهٔ عاشقانهٔ دیگر، حکایتی مذهبی یا عرفانی را موضوع شعر خود کرده‌اند، در همان وزن هزج مسدس، و هدفشان از این نظیره‌سازی پر کردن جای خالی خسرو و شیرین در خمسهٔ خویش بوده است و در عین حال سرودن تمثیلی عارفانه. شاعر بزرگ قرن نهم هجری جامی نمایندهٔ ممتاز این دسته است.

گروه سوم کسانی هستند که علاوه بر ضوابط ظاهری شعر، مادهٔ داستان را هم از نظامی گرفته و همان افسانهٔ خسرو و شیرین را با دخل و تصرفاتی چند از نو سروده‌اند. هر یک از این سه گروه را باید در گفتاری جداگانه معرفی و بررسی نمود. بنده در این گفتار به سنجشی کوتاه میان کار نظامی با چهارتن از سرایندهگان دستهٔ اخیر می‌پردازم، دو تن را سریع و گذرا و دو تن را با دقتی بیشتر. اما مایلیم که نخست نظر خود را مجملأ دربارهٔ بزرگترین نمایندهٔ گروه دوم مولانا عبدالرحمن جامی که حکایت مذهبی یوسف و زلیخا را جانشین خسرو و شیرین کرده است بگویم و سپس به موضوع

اصلی این گفتار پردازم.

جامی البته از اجل شاعران بزرگ ماست، ولی نمی‌بایست به استاد بزرگی که سیصد سال پیش از او می‌زیسته و بسیار شاعران، از جمله خود جامی، برای رسیدن به او به تکاپو و تقلا افتاده‌اند، بتازد و اثر او را دروغی به صنعت آراسته که چراغ وی از آن فروغی نمی‌گیرد بخواند.^۵

در این که جامی مثنوی یوسف و زلیخا را به تقلید از خسرو و شیرین ساخته است البته تردیدی نیست. این وابستگی جامی به نظامی از همان بیت نخستین یوسف و زلیخا، که در برابر بیت نظامی:

خداوندا در توفیق بگشای نظامی را ره تحقیق بنمای
می‌گوید:

الهی غنچه امید بگشای گلی از روضه جاوید بنمای^۶
تا پیش از شروع قصه بند به بند صریحاً ادامه می‌یابد و مثل این است که جامی منظومه نظامی را در برابر تمهاده بوده و در هر بند از او استقبال کرده است. علاوه بر این جامی به منظور ایجاد تشابهی هرچه بیشتر به افسانه خسرو و شیرین، کوشیده است تا در قصه یوسف و زلیخا جوهر مشترکی میان دو داستان بیابد یا خود بسازد. افسانه خسرو و شیرین از آغاز تا انجام، به‌رغم دیدارهای دو دل‌داده و مجالس نشاط و باده‌خواری، حدیث جدایی و کشاکش میان آنهاست. غرور و عفت شیرین در تعارض با میل هوسرانی و قدرت پادشاهی خسرو، تنش دردناک و پرتلهایی به جریان داستان بخشیده است. این درد جدایی و اشتیاق قصه یوسف و زلیخا را نیز در بر گرفته است با این تفاوت که جامی به حکم مقید بودن به گزارش قرآن مجید از یوسف عنصر عفتی ساخته است که درست برخلاف خسرو پرویز در بند رنگ و بوی معشوقه زمینی نیست و یکسره دل به معبود ابدی سپرده است. و این حال ادامه می‌یابد تا وقتی که عزیز مصر، شوهر زلیخا، در می‌گذرد و یوسف جوانی و زیبایی و بینایی چشمان را به دعا به زلیخا باز می‌گرداند، و این بار خود اوست که اسیر چنبر عشق می‌شود و با زلیخا پیوند زفاف می‌بندد. شباهت دیگر میان دو اثر در کیفیت مرگ زلیخا و شیرین است. زلیخا پس از وفات یوسف و چندین روز مویه و بیسپوشی یبایی، دو چشم خود را می‌کند و بر خاک یوسف افتاده جان می‌سپارد. و این همان فرجام زندگی شیرین است:

به چشمان خود انگشتان درآورد دو نرگس را ز نرگسدان برآورد
به خاک وی فکند از کاسه سر که نرگس کاشتن در خاک بهتر...

چو آن مسکین ز تابوتش جدا ماند دو بادام سیه بر خاک افشاند
به خاکش روی خون آلود بنهاد به مسکینی زمین بوسید و جان داد^۲

بحث در ارزش ادبی یوسف و زلیخا ی جامی بیرون از وظیفه این گفتار است. اما در مقایسه آن با مثنوی استاد گنجوی از ذکر چند نکته ولو به اجمال گزیری نیست.

داستان خسرو و شیرین نظامی حکایت مهرورزی بی دروغ دو فرد آدمی است با همه جاذبه‌های جنسی و لذت وصل و ستایش زیبایی و حالات عشق، که همگی طبیعی است، همه انسانها آن را تجربه کرده‌اند و عارفان و اولیاء و پیمبران هم از کشش آن برکنار نمانده‌اند. از این رو شعر نظامی امروز همان قدر دل‌انگیز و تازه است که هشتصد سال پیش بوده است، و جوهر آن یعنی عشق ساده طبیعی امروز هم الهام بخش شاعران و خمیرمایه داستانها در همه زبانهاست. اما گذشت روزگار شعر جامی را با وجودی که سیصد سال دیرتر سروده شده، کهنه کرده است. قصه او برای خواننده جهان امروز کشتی ندارد که سهل است، رؤیایی و معمول هم هست چرا که ترکیبی است ناهنجار از عشقی آسمانی در ابتدای کتاب و تبدیل آن به عشقی جنسی زمینی در خاتمه آن. غرض البته نفی وجود عشقهای معنوی و عرفانی نیست، خاصه اگر ریشه آن در کتابی آسمانی باشد. کشتگان و شیفتگان راه خدا همیشه بوده‌اند و خواهند بود، و عالم از ناله آنها خالی مباد، ولی جاذبه محبت آنها جاذبه جنسی که زلیخا را شیفته یوسف می‌کند نبوده است، و این عجیتر که در شعر جامی سرانجام یوسف ربانی است که به دام تن می‌افتد. ترکیب ناپسند این دو که پایان شعر جامی را مبدل به حدیث کامجوییهای دو عاشق حرمان کشیده ساخته است مثنوی جامی را فاقد جوهری اصیل و پیامی پایدار می‌کند، خواه الهی و خواه انسانی. با وجود این اگر سیر حوادث این حکایت در جهت مخالف بود یعنی شادکامی جنسی در بهار جوانی یوسف و زلیخا فوران می‌کرد و با رسیدن خزان عمر تحولی عرفانی می‌یافت و به جاذبه غیب روحانی می‌انجامید، داستان نه تنها طبیعی و تا حدی منطقی جلوه می‌کرد بلکه در سنجش با داستان خسرو و شیرین شاید از گونه‌ای برتری فکری هم برخوردار می‌گشت. اما عیب کار در این است که جامی، احتمالاً برای رقابت با نظامی، درست راه وارونه را پیموده و یوسف را به خاتمه‌ای دچار کرده است که نقطه مقابل عاقبت مطلوب اولیاء و انبیاست.

ماجرا چنین است که زلیخا پس از آن که عمری در ناکامی و حسرت گذرانده و پیر و نایینا شده است بر اثر دعای یوسف مبدل به دختر باکره چهارده ساله‌ای می‌شود و یوسف او را نکاح می‌کند. باید دانست که این حکایت بر ساخته جامی نیست و او آن

را از تفاسیری که بر سوره یوسف نوشته بوده‌اند اقتباس کرده و تنها در جزئیات آن تغییراتی وارد آورده است.^۸ شاعران عارف مسلکی که قصد قصه‌سرایی و رقابت با نظامی نداشته‌اند گهگاه نکته‌ای از این «احسن القصص» را به‌عنوان شاهد داخل در مباحث صرفاً عرفانی نموده‌اند و شاخ و برگهای اوصاف شهوانی را از آن زده‌اند. ولی شعر جامی از آن دست نیست و صریحاً تقلیدی از کار نظامی است، نه از الهی‌نامه عطار و مثنوی معنوی مولانا رومی. جامی شب زفاف یوسف و زلیخا را با همان دقت وصف می‌کند که نظامی شبهای وصل را جا به‌جا در آثار خود وصف نموده است. گویی جامی از وسوسه وصف العیش نصف العیش در امان نمانده و قدرت سخن خود را در ارائه آن صحنه‌ها به کار برده است. از این رو یوسف و زلیخای جامی نه کاملاً مذهبی و عارفانه است و نه تماماً زمینی و انسانی.

جامی یک بار در اوائل کتاب مدعی شده است که «کهن شد دولت شیرین و خسرو»^۹ از این رو

چو طوطی طبع را سازم شکرخا	ز حسن یوسف و عشق زلیخا
خدا از قصه‌ها چون احسنش خواند	به‌احسن وجه از آن خواهم سخن راند
چو باشد شاهد آن وحی منزل	نباشد کذب را امکان مدخل
سپس در چند بیت به تلویح بر نظامی خرده می‌گیرد که قلم را به دروغ آلوده است:	
به‌صنعت گر بیارایی دروغی	نگیرد زان چراغ او فروغی
چرا دوزی به قد زشت دیبا	چو از دیبا نگرده زشت زیبا
ز دیبا زشت زیبایی نیابد	ولی دیبا سوی زشتی شتابد
چو گلگونه به‌روی تیره مالی	نیند دیبا زان تیره حالی ^{۱۰}

اگر این نکته‌گیری جامی درست است و طعنه او بر نظامی در حساب هنر و خرد محملی دارد و شاعر نباید قلم را به خدمت قصه‌های دروغین بگمارد، پس چرا جامی خود داستان یوسف و زلیخارا به آن دروغ آشکار که فقط به یاری معجزه و خوابهای نامعقول و رفتاری ربایی میسر شده است وصله می‌زند، با وجودی که اثری از آن در کلام‌الله مجید نیست؟ داستان نظامی همان اندازه صادقانه انسانی است که منطق الطیر و مصیبت‌نامه عطار صادقانه و عارفانه است، در حالی که مثنوی جامی ترکیبی ناجور و مصداق کوسه و ریش‌پهن است.

نکته دیگر این که اگر جامی معتقد است که کهنگی رونق داستان خسرو و شیرین را زائل کرده است چرا خود او به داستان سامی کهنتری روی آورده که در زبان فارسی

نیز پیش از او هم به شعر و هم به نثر ساخته و پرداخته شده بوده است؟ دربارهٔ مثنوی جامی از دید هنر شاعری هم باید گفت که با وجود ظرافت و فصاحت بسیار از پاره‌ای عیوب هم عاری نیست. از آن جمله اطنابهای ممل است و استغراق نابجا در وصف دقایق اندام کنیزانی که شب‌هنگام بدن خود را به یوسف عرضه می‌دارند و نیز این تصنع رباآلود که او آنها را به معبود حقیقی می‌خواند و

یکایک را شهادت کرد تلقین دهان جمله شد زان شهید شیرین^{۱۴}
و نیز این که از یوسف «فرزند بل فرزند فرزند»^{۱۵} در وجود می‌آورد و کار آن مرد خدا را در پیرانه‌سر به جایی می‌رساند که این بار او دامن زلیخا را پاره می‌کند:

چنان زد راه دل آن دلفریش که یک ساعت نماند از وی شکبیش...
ز بس کشت طرب را آب دادی به آبش دم به دم حاجت فتادی...
شی از چنگ یوسف شد گریزان خلاصی جست از او افتان و خیزان
چو زد دست از قفا در دامن او ز دستش چاک شد پیراهن او
زلیخا گفت اگر من بر تن تو دردم پیش از این پیراهن تو
تو هم پیراهنم اکنون دریدی به پاداش گناه من رسیدی
در این کار از تفاوت بی‌هراسیم به پیراهن دری رأساً به‌راسیم^{۱۶}

و اما شاعرانی که نظیرهٔ داستان خسرو و شیرین را ساخته‌اند بسیاراند و اکثراً از قرن نهم به بعد و ساکن هندوستان بوده‌اند. بررسی آثار بیشتر این شاعران نیازمند مقالاتی دیگر است. از آن جمله‌اند اشرف مراغه‌ای (م. ۸۶۴ هـ. ق). منظومهٔ خسرو و شیرین او در حدود نه هزار بیت متوسط و نازل است که دست کم هفت هزار بیت آن زائد و یکسره پرگوییهای جانفرساست.^{۱۷} یک قرن پس از او آتشی قندهاری است که مقیم دربار پادشاه تیموری بوده مثنوی گل‌رنگین را در شرح حکایت خسرو و شیرین ساخته است. از این شاعر و اثر او جز در منتخب التواریخ بدآوتی، و آن هم به اختصار و بدون ذکر این مثنوی، در هیچ منبعی یاد نشده است.^{۱۸} گل‌رنگین تقریباً نیمی از داستان خسرو و شیرین را در ۴۳۰۰ بیت شامل است و از آن فقط یک دستنویس در هندوستان هست، ولی باقی داستان یا سروده نشده یا نسخهٔ آن هنوز به دست نیامده است. شعر آتشی دارای همان عیب پرگوییها و ضجه‌های پایان‌ناپذیر کتاب اشرف مراغه‌ای است به اضافهٔ مبلغ زیادی تعبیرات و تشبیهات بارد و اصطلاحات محلی که وی هرکدام را دهها بار تکرار نمود است. کار شاعرانی از قبیل اشرف مراغه‌ای و آتشی قندهاری شایستهٔ ذکر در ساحت

والای نظامی نیست و بهتر است که فرصت محدود در کار معرفی و نقد کوتاهی از دو اثر امیر خسرو دهلوی و هاتفی خواهرزاده جامی بشود.

در بحث نظامی و مقلدان او باید مؤکداً نخستین امتیاز بزرگ او را که فضل تقدم است در نظر داشت. قدرت ابداع خمسه و ابتکار سرودن خسرو و شیرین به صورت یک شاهکار جاویدان مزیتی نیست که بتوان ناگفته گذاشت. درست است که در این مثنوی نظامی به کار فخرالدین اسعد گرگانی نظر داشته و از تأثیر آن مصون نمانده است، اما شاعران تمام قرون بعد از امیرخسرو در قرن هفتم تا شعله^{۱۱} در قرن سیزدهم هجری همگی ریزه‌خور خوان او بوده‌اند. نظامی سرآغاز و بنیانگذار این مکتب دل‌انگیز شعر فارسی است و از دنباله‌روان بسیارش احدی به قله سخن او نرسیده و تاج سروری این مکتب را از او نربوده است. امیرخسرو و هاتفی و جمیع مقلدان دیگر به شاگردی خود اعتراف کرده‌اند. نمونه را چند بیت از هاتفی نقل می‌کنم:

هوای این مرا می بود پیوست که در بحر نظامی افکنم شست
 نمی‌دیدم ز خویش آن زور بازو که آرم پیش سنگ او ترازو
 چگونه قطره با دریا زند بر گدایی چون نشیند با سکندر
 به نزد آفتاب عالم افهرورز چه باشد قدر شمع خوشتن سوز
 به پیش نغمه بلبل در این باغ بود ناخوش فغان و نعره زاغ
 چه گوید با سواد هند زاغی چه باشد پیش نور مه چراغی^{۱۲}

یکی از هنرهای نظامی این است که ماده داستان را از تاریخ می‌گیرد و سپس از افسانه‌های رایج و ساخته‌های ذهن خود و قسمتهای دیگری بر آن افزوده منظومه‌ای زیبا خلق می‌کند. بدین ترتیب داستانهای نظامی در بستر تاریخ جا دارد و شروع آن در فضایی خیالی و موهوم و ابتدا به ساکن صورت نمی‌گیرد. داستان وقتی ریشه در تاریخ داشت به واقعیت نزدیکتر و برای خواننده محسوس و پرکشش است به خصوص اگر آگاهی خواننده از تاریخ از حد کلیاتی مبهم فراتر نرود و او نخواهد و نتواند افسانه را از روایت تاریخ تفکیک کند. بیشتر مردم از تاریخ ایران باستان بیش از تصویری مبهم ندارند، فقط نام ساسانیان و بهرام گور و انوشیروان و خسرو پرویز را می‌شناسند و می‌دانند که سلسله‌ای و شاهانی بدین نام وجود داشته‌اند و داستان در زمان آنها به وقوع پیوسته است. دختران هفت اقلیم در هفت پیکر نظامی پس از بخش بزرگی که تا حدی

تاریخی یا شبه تاریخی است در صحنه داستان ظاهر می‌شوند و در شبهای هفته برای بهرام قصه می‌گویند. نظامی در خسرو و شیرین هم ابتدا به ساکن نکرده است بلکه نخست ذهن خواننده را به تاریخ برده و قیام بهرام چوین را زمینه و مقدمه حرکت خسرو و پرویز و سفر او به بیزانس و ازدواج با دختر قیصر قرار داده است، و پس از این مقدمات خواننده را به فضای داستان کشانده است، و در متن داستان هم هر جا که مناسبتی پیش آمده از گزارشهای تاریخ چیزی به عاریت گرفته و با افسانه درآمیخته است. در شعر نظامی جغرافیای داستان نیز واقعی است ولو آن که اندازه گیری مسافتات کاملاً دقیق نباشد. نه خسرو شاه سرانندیب است و نه شیرین دختر پادشاه چین و ماجین. هر دو از سرزمین نظامی و خوانندگان شعر او برخاسته‌اند. ازدواج خسرو پرویز با مریم نیز به احتمال مورخان موهوم نیست ولو آن که شکر اصفهانی زاده خیال شاعر، و قصه‌اش قرینه‌سازی در برابر صحنه همانندی دروس و رامین باشد. همچنین شکوه دربار خسرو پرویز و وصف تخت طاقدیس مأخوذ از گزارشگران تاریخ، و وجود شیرویه و توطئه قتل خسرو پرویز تاریخی است. نظامی این مواد تاریخی را با هسته مرکزی داستان خود یعنی ماجرای مهرورزی پادشاهی کامگار و شاهدختی زیبا ترکیب کرده و شاهکار خود را به وجود آورده است. امیر خسرو دهلوی از تمام زمینه تاریخی داستان فقط ماجرای بهرام چوین را، در ابتدا مختصراً و برای توجیه گریختن خسرو پرویز از مدائن، و سپس هنگامی که به باری سپاه قیصر او را هزیمت می‌دهد، نقل کرده است. وی حکایت عشق خسرو به شیرین را در همان راه فرار از مدائن بدین گونه آغاز می‌کند که ندیم او شاپور با نقل شگفتیهایی که در جهان دیده است او را سرگرم می‌دارد و از جمله یاد از زیبایی شیرین می‌کند و تصویر او را به خسرو نشان می‌دهد.^۸

هاتفی داستان را با تمسید دیگری که از واقفگرایی روایت نظامی کاسته است شروع می‌کند. در شعر نظامی محلی برای حوادث غیر طبیعی و خواب و خیالهای غیر عادی نیست. اما هاتفی گاهی این عنصر را، یا بنا بر اعتقادات مذهبی یا به پیروی از روایات افسانه‌ها، داخل در حکایت خسرو و شیرین کرده است. مثلاً به گفته هاتفی هرمزد از نداشتن فرزند مغموم است تا وقتی در خواب می‌بیند که خورشید از گریبانش برآمده است که تعبیر آن تولد خسرو است.^۹ دیگر این که خسرو از همان روزهای شیرخوارگی «بزرگ اندیشه خرد» بود و:

نخوردی شیر از پستان دایه نبودی گر ز شیرینیش مایه
غذای آن بزرگ‌اندیشه خبرد اگر شیرین نمی‌بودی نمی‌خورد

به شیرینی دلش می‌بود مایل که تخم مهر شیرین داشت بر دل^{۱۲} چنان که گذشت وجود مریم دختر قیصر محتملاً تاریخی است.^{۱۳} نظامی، که هدفش برکشیدن شیرین است، نمی‌توان گفت که با این زن رفتاری شفقت‌آمیز دارد، ولی به طعن و بدگویی هم نمی‌پردازد، و شاعر از بیان این نکته فروگذار نمی‌کند که خسرو هنگام عقد مریم سوگند خورده بوده است که با کسی دیگر پیوند نجوید یعنی شرط یک زنی را پذیرفته بوده است.^{۱۴}

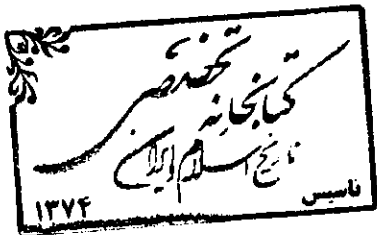
اما امیر خسرو دهلوی وجود مریم را خار راه عشق خسرو و شیرین خوانده و در مرگ مریم شوهر او را شادمان نشان داده است:

ملک بایست و نابایست برخاست به صد شادی بساط ماتم آراست
به ماتم کرد پیراهن بسی چاک ولیکن در هوای یار چالاک^{۱۵}
نظامی رفتار خسرو را در مرگ مریم این‌گونه یاد می‌کند که هرچند از غم آزاد شد:
ولیک از بهر جاه و احترامش ز ماتم داشت آیینی تماش
نرفت از حرمتش بر تخت شاهی پوشید از سلبها جز سیاهی^{۱۶}

دهلوی و هاتمی هر دو کیفیت پایان داستان و ماجرای قتل خسرو پرویز را با تصرفی در جزئیات از نظامی اقتباس کرده‌اند. نظامی پس از اتمام حکایت و سرودن ۸۵ بیت در عبرت از بیوفایی دنیا و هفت بیت در اندرز به فرزند خویش، بخشی تاریخ‌گونه ضمیمه کتاب کرده و بدان وسیله مثنوی خود را در پایان نیز به تاریخ گره زده است. وی در این ذیل بار دیگر به سرنوشت پادشاه ساسانی برگشته، نخست خواب او را که در آن رسول اکرم بر او ظاهر می‌شود و سپس نامه پیغمبر به او را یاد کرده است، و به دنبال این بخش، بندی در معراج و بندی دیگر در اندرز و ختم کتاب و سرانجام بندی در کیفیت دیدار خود با طغرل شاه آورده است.^{۱۷} مجموع این ذیل در برابر مقدمات کتاب نوعی توازن در ساخت کتاب به وجود آورده که بی‌شبهت به طرح هفت پیکر نیست. ضمناً پیداست که نظامی نخواست است آنچه را که ربطی به افسانه کتاب ندارد، حتی اگر خواب هشدار دهنده و نامه پیغمبر باشد، در چهارچوب افسانه خسرو و شیرین قرار دهد.

دهلوی از نقل این ذیل در مثنوی خویش چشم پوشیده است هر چند که وی، باز به تبعیت از نظامی، چند قسمت آن را سروده، ولی در مقدمه کتاب گنجانده است. از آن جمله معراج نبی است و نصیحت به فرزند در هشاد و دو بیت.^{۱۸} اما حذف خواب خسرو خسرو پرویز و مخصوصاً نامه رسول‌الله به او شگفت آور است.

هاتمی هر چند که مانند نظامی و دهلوی عیاشی شاه و غفلت او از کار کشورداری را



بیان نموده است، ولی فرجام دردناک وی را نتیجه غرورش در برابر پیغمبر و دریدن نامه آن حضرت دانسته و گفته است:

چو گردد تیره روز و روزگارت نیاید مشعل دانش به کارت
در آن ساعت که چشم بخت شد کور به دیده ظلمت آید پرتو نور...
درید آن نامه را چون آن جهانسوز از آنش پاره شد اشکم همان روز
بلی آن طرفه کاری بوالعجب بود ز معجزهای سر خیل عرب بود^{۲۸}

این نظری اجمالی به ساخت کلی و جنبه تاریخی این کتاب بود. حال به درون مایه داستان در تحریر این سه شاعر و سنجش میان آنها می پردازیم تا روشن گردد که دهلوی و هاتفی هرگاه تصرفی در کار نظامی کرده اند و خواه به نیت احراز نوعی استقلال و خواه برای پیراستن و آراستن داستان دستی در طرح آن استاد برده اند، همیشه هم اندیشه و هم شعرشان به سستی گراییده است. چند نمونه زیر گواه این حقیقت است.

در شعر نظامی برخوردارهای خسرو و شیرین با یکدیگر طبیعی ست. خسرو کام دل می طلبد و چون پادشاه کشوری بزرگ است توقع دارد که شیرین مانند هر رعیت دیگری تن به هوای او بدهد. از سوی دیگر شیرین نه تنها زنی زیبا و جاهمند است بلکه دارای شخصیتی ممتاز است آراسته به دو خصلت عفت و غرور، و مصمم است که کالای هستی خود را به هیچ بهایی کمتر از مقام بانویی شاهنشاه از دست ندهد. تمام کشاکشهای داستان در تعارض میان این دو منش آشتی ناپذیر رخ می دهد: از یکسو اراده معطوف به قدرت شاه و میل هوسرانی او، و از سوی دیگر مناعت و تسلیم ناپذیری دختری سربلند و زیبا^{۲۹} در این نبرد ارزشها خسرو پرویز برای درهم شکستن اراده شیرین به هر تدبیری متوسل می شود. بزیمهای شادخواری و سرودخوانی می آراید، به شکار شیر می رود، قهر و آشتی می کند، دختر قیصر را به زنی می گیرد، مدتی با شکر اصفهانی لاف عشق می زند و شیرین را در منگنه بیم و پریشانی شکنجه می دهد. ولی در تمام این احوال دلس در گرو عشق شیرین است و از دور نگران که او تا کی در برابر این خشم و بی اعتنایی پادشاه مقاومت خواهد کرد. نظامی در غایت استادی صحنه های این کوشش و تنش و هیجان را ساخته و هر تیری را که در منخبله بگنجد از ترکش خسرو به سوی شیرین رها کرده است.

حکایت عشق فرهاد نیز، هر چند داستانی جداگانه است که الهام بخش چند شاعر دیگر شده و آنها را به ساختن منظومه های مستقل برانگیخته است، در طرح نظامی

حلقه‌ای است از همین زنجیر کشاکش میان خسرو و شیرین، زیرا از سویی به پادشاه مجال می‌دهد که از آن بهانه‌ای بسازد و برای خم آوردن به پشت شیرین مرتکب جنایتی هولناک شود و هنرمند بیگناهی را با جرعه خبری دروغ‌آمیز نابود کند و سپس بر جراحت روحی شیرین داغدار نمک طعنه و افترا بیاشد، و از سوی دیگر همین ماجری فرصتی به شیرین می‌دهد که به کار هنرمندی پاکباز دل ببندد بی آن که حتی در ذهن خویش بلغزد و طهارت عشق و وفاداری به پادشاه را به گناه آمیزش با فرهاد بیالاید. نظامی در حقیقت در کفه دو شخصیت خسرو شیرین دو وزنه همسنگ شکر و فرهاد را نهاده و آن دو را باری دیگر در این ترازو سنجیده است. ناگفته پیداست که کدام یک از این دو کفه چون پر کاه بالا رفته و سبکی محتوای خود را نشان داده است.

دهلوی، و مخصوصاً هاتفی، ظاهراً از زاویه‌ای دیگر به سرمشق خود یعنی مثنوی نظامی نگریسته‌اند و این نخ سرخی را که آشکار و پنهان همه ماجراها را با مفهومی ظریف به یکدیگر پیوسته است ندیده‌اند. دلیل این سخن نمونه‌های زیر از مثنویهای آن دو شاعر است.

کیفیت عاشق شدن خسرو و شیرین به یکدیگر در تحریر این دو شاعر سرسری و شتاب‌آمیز صورت گرفته است. این درست است که در ادبیات فارسی همیشه آتش عشق و جنون با همان نگاه اول شعله می‌زند و آه و ناله بیدرنگ شروع می‌شود. اما نظامی آشنایی دو عاشق و سپس دیدار آن دو را مسبوق به یک رشته مقدمات طولانی کرده است. دهلوی ماجرای تاختن شیرین به مدائن و آمدن خسرو به دربند را با همه جزئیات آن حذف کرده است، حتی صحنه سخت معروف آب‌تنی شیرین در چشمه‌سار و تماشای خسرو از دور که محور آن منظره بهشتی است، آتش شور در خاطر دهلوی نیفروخته است. به گفته او آن دو در شکارگاه به یکدیگر می‌رسند، شیرین پادشاه را به کاخ خود می‌برد و ایامی را با هم به باده‌خواری و نشاط طی می‌کنند، آتش تمنای خسرو هر روز تیزتر می‌شود، ولی شیرین بر تصمیم خود استوار است اما سوگند می‌خورد:

که تا روزی که خواهم در زمین خفت به جز خسرو نخواهم در جهان جفت^۲
پادشاه بی آن که بر آشفته شود به شیوه خواستگاران بازاری این وعده را می‌پذیرد و دماغ سوختگی، یا به اصطلاح فصیح عامیانه «خیطی» و «بوری» خود را با اظهار این بهانه که برای رسیدگی به شغلی مهم باید حرکت کند، می‌پوشاند و شیرین را گذاشته رهسپار روم می‌شود.^۳

به یاد داریم که در شعر نظامی امتناع شیرین پادشاه خودکامه را، همان گونه که

انتظار می‌رود، چنان خشمگین می‌سازد که با حالت تعرض و نوعی توهین شیرین را ترک می‌کند و رابطه عاشقانه خود را با او پایان یافته تلقی نموده می‌گوید:

به نادانی خری بردم بر این بام به دانایی فرود آم سرانجام
 سبوی را که دانم ساخت آخر توانم بر زمین انداخت: آخر^{۲۲}
 هاتفی که در شاعری البته همپایه دهلوی نیست، کیفیت عاشق شدن آن دو را به
 گونه‌ای دیگر آورده است. خسرو پرویز به محض این که تمثال شیرین را در دست ندیم
 خود شاپور می‌بیند ناله را سر می‌دهد:

که جانا حسرت روی تو تا کی؟ تمنای سر کوی تو تا کی؟
 نگویم چهره بنما بی‌نقابم چه باشد گر شبی آیی به خوابم؟
 و سپس درست مانند عشاق مسکین غزل‌های عهد صفوی می‌گوید:

چه حد آن که پهلوت نشینم خوشم گر با سگ کویت نشینم^{۲۳}
 عجبتر آن که هاتفی این بی‌تایی را مانع آن ندانسته است که چند لحظه بعد از زبان
 پادشاه در خطاب به یاران بگوید که:

ز غم تا کی بود کس پای در گل به می بیرون توان برد این غم از دل^{۲۴}

و به فرمان او فی الحین بزم شراب آراسته و بانگ نوشانوش مستان بلند می‌شود.
 جگونگی نخستین دیدار خسرو با شیرین در شعر هاتفی از ابتکارات خود اوست و
 ای کاش دست به این ابتکار نمی‌زد. به قول هاتفی خسرو با همراهان خود در کوه‌های
 اطراف مدائن به شکار پلنگ و آهو رفته است که ناگهان از دیگران جدا می‌افتد و
 ندانسته به کنار «آب دریند» می‌رسد و همان‌جا به خواب فرو می‌رود. از طرف دیگر
 شیرین بی‌تاب شده همراه دایه‌اش سوار زورق می‌شوند و دل به دریا می‌زنند. باد و طوفان
 زورق آنها را به همان موضعی می‌کشاند که خسرو خفته است. مغازه شروع می‌شود، اما
 ناگهان سواری از راه می‌رسد و خبر می‌دهد که هرمزد (پدر خسرو پرویز) در گذشته
 است. هاتفی نمی‌گوید که این سوار از کجا می‌دانست که خسرو در آن نقطه دراز کشیده
 و به خواب رفته است. خسرو بیدرنگ شیرین را برجا گذاشته روانه مدائن می‌شود و
 شیرین ورقه تسلیتی به او می‌نویسد و عذر می‌خواهد که شخصاً قادر به شرکت در
 عزاداری نیست!^{۲۵}

در این مختصر تمام علامت ضعف اندیشه و بیخبری از هنر داستان‌سرایان در شعر
 هاتفی نمایان است و مقایسه او با نظامی بی‌شبهت به این نیست که خواسته باشیم امثال
 شاطرعباس را با حافظ بسنجیم. ابتکار ناشیانه دیگر هاتفی در حکایت فرهاد دیده

می‌شود و آن چنان است که به دستور پادشاه فرهاد را در چاهی ژرف بر بالای کوه زندانی می‌کنند. عاشق کوهکن در همان دل تاریک کوه به یک معدن لعل می‌رسد و نام شیرین را بر پاره‌های لعل حک می‌کند، سپس از پایین کوه نقبی به بیرون می‌زند و آن لعل پاره‌ها را به مردم شهر می‌رساند، او را از چاه بیرون می‌آورند و بعداً با استفاده از همان خیر دروغ که شیرین مرده است او را دچار هلاک می‌کنند.^{۳۱}

در روایت دهلوی شیرین هم پس از مرگ فرهاد توطئه‌ای می‌چیند و به انتقام خون فرهاد، شکر اصفهانی را بی‌گناه هلاک می‌کند، بدین ترتیب که پتیاره‌ای را نزد او می‌فرستد تا با خوردن زهر آن زن بیچاره را که تا آخرین دم به شوهر عقدی خود خسرو پرویز وفادار مانده است از میان بردارد. و این رفتار فرومایگان در خور شیرینی که نظامی آفریده است نیست.^{۳۲}

صحنه‌نمایی کتاب و مناظره میان خسرو و شیرین در تحریر دهلوی شبیه به نظامی‌ست. ولی هاتمی آن بخش را به کلی حذف کرده است. در این صحنه نیز دهلوی از عهدۀ رقابت با استاد گنجه برنیامده است. به یاد داریم که در مثنوی نظامی خسرو پرویز با نومیدی و شرمساری درگاه شیرین را ترک می‌کند و همراه با شاپور به خرگاه خود می‌رود و شیرین در همان سیاهی شب و در میان برف خود را به خرگاه می‌رساند و به یاری شاپور بزمی می‌آراید و خود پنهان می‌نشیند و نکیسا و بارید زبان حال دو دل‌داده آشفته‌کار می‌شوند و هر کدام چهار غزل می‌سرایند. فقط در این هنگام است که شیرین خود را به شاه نشان می‌دهد، روز دیگر روانۀ مدائن می‌شوند و جشن عقدی شاهانه برگزار می‌گردد. نظامی در این راه حلی که برای گریز از بن‌بست تصادم این دو شخصیت سربلند یافته، سر مویی از عزت و وقار شیرین نکاسته است. اما دهلوی گویا این نکته را دریافته و بار دیگر دچار لغزشی شده است. به گفته او در پایان آن همه ملامت و عتاب که شیرین از فراز بام بر سر خسرو ریخته و شاهنشاه را به قول شاعر چون ابر بهار به گریه واداشته است، خود یکباره عقال عقل را گسسته از در بیرون می‌زند و به پای شاه می‌افتد:

حجاب نام و تنگ از پیش برداشت
پشیمان از خود و از کرده خوش
چو آب چشم خود غلطید در خاک
ز پشت زین چو بیهوشان در افتاد
به دل تشنه به دیده سیر ماندند

دل از عقل خیال‌اندیش برداشت
چو آمد پیش آن آزردۀ خوش
به‌زاری پای شه بوسید غمناک
چو شه آن دید دودش در سر افتاد
فاده هر دو تن تا دیر ماندند

چو باز آمد ز صفرا هر دو را هوش صنم برخاست با صد عذر چون نوش
به خواهش دست زد در دامن شاه به قصرش برد و خالی کرد درگاه^{۲۸}

با وجود این که پرده برافتاده است و دو عاشق صلح کرده و به هم رسیده‌اند، دهلوی بارید و نکینسا را در همین شب به عیث به غزلخوانی می‌نشانند در حالی که غرض از این تمهید که آن دو سراینده گله‌های خسرو و شیرین را در پرده بخوانند و حضور شیرین را به گوش شاه برسانند، منتفی شده است.

سرانجام شب زفاف فرا می‌رسد و خسرو پرویز به رغم قولی که به شیرین داده است حتی در آن شب شکم خود را مشک شراب می‌کند و مست و خراب به خواب می‌رود بانوی شیرین کار که از همین شب در صدد است که به شوهر خود وقار و ادب تاجداران را بیاموزد، عجوزی کربه‌المنظر را به بستر شاه می‌فرستد.^{۲۹} نظامی از این شوخی هدف‌روشن دارد و برای رسیدن به آن هدف ترک نزاکت ننموده است. هاتفی همین طریقه نظامی را اختیار نموده، ولی دچار اشتباهی غریب شده است یعنی به جای پیرزنی زشت گلرخی جوان به آغوش شاه فرستاده است.^{۳۰} و من بعبید می‌دانم که خسرو پرویز غرض شیرین را از این حرکت درک کرده و درسی آموخته و حتی رنجیده باشد.

اما شوخی دهلوی زشت و زننده است و از شاعری بزرگ همچون او ارتکاب این خطا که هیچ معنایی بر آن مترتب نیست شگفت‌انگیز می‌نماید. جریان واقعه چنین است که خسرو و شیرین شب زفاف در آغوش هم‌اند. شیرین را خواب در می‌برد. در این حال شاه از جا برخاسته پیرمردی از خادمان خود را هم بستر او می‌کند. دنباله ماجرا را از زده دهلوی نقل می‌کنم. می‌گوید که خسرو پرویز:

بر آن شد تاش سازد یار شیرین
به برج ماه برد آن جرم منحوس
چو سنبل را قرین یاسمین کرد
چو چشم ناز بگشاد آن مه نو
چه بیند؟ ناطلب کرده بلایی
چنان جُست از پرند خوابگاهی
از آن شب‌تازی عفریت‌کاران
چو آواز پری بشنید جمشید
دوید و در کنار آورد مه را
صنم بر خویش می‌لرزید تا دبر
کند زان کار شیرین کار شیرین...
چو بوتیمار در پهلوی طاوس
خود از بهر تماشا را کمین کرد
که گیرد فال نیک از روی خسرو
فراز گنج خفته ازدهایی
که از متقار بوتیمار ماهی
فغان برداشت همچون سایه‌داران
که سایه راه زد بر نور خورشید
ز دیو خانه خالی کرد ره را
گهی می‌جست خنجر، گاه شمیر^{۳۱}

هدف این گفتار البته خرده گرفتن بر شاعرانی استاد از طراز جامی و امیرخسرو که هر دو از مفاخر جلیل القدر شعر فارسی هستند نیست. همچنین غرض این ادعا نیست که نظامی استاد علی الاطلاق بی عیب و علت داستانسرایی است. اما راز عظمت و برتری او بر جمیع اقران و امثالش در طول تاریخ تنها از طریق سنجش کار او با مقلدانش آشکار می‌شود. نظامی هم در فن سخنوری کم‌نظیر است و هم در هنر داستانسرایی خلاق بزرگی است که ذهن معنی آفرینش منشأ اکثر داستانها و حکایات کوتاه و بلندی است که قرنهای متوالی به خمسه‌های نظیره گویان در سرزمینهای وسیع مشرق زمین راه یافته است. نظامی رموز داستانسرایی را به دلالت ذوق خداداد و تشخیص عقل سلیم بهتر از شاعران پیرو خویش می‌دانسته و دچار تناقضات و موهومات و آمیختن ناروای عرفان با رویدادهای توجیه پذیر زمینی و مرتکب لغزشهایی از آن دست که در دو منظومه دهلوی و هاتفی دیده می‌شود، نگشته است. شعر نظامی را امروز هم می‌توان شاهکاری متعلق به همه مردم جهان دانست. مثنویهای او را به‌عنوان داستانهایی پُرَتَنَش با ساختاری تقریباً طبیعی می‌توان امروز هم خواند و لذت برد. هیچ مقلدی در این میدان به گرد او نرسیده است.

بخش زبانها و تمدنهای خاور نزدیک، دانشگاه شیکاگو

یادداشتها:

- ۱- درباره داستان خسرو و شیرین در سالهای اخیر مقالات و کتب ارزشمندی نوشته شده است. برای خلاصه داستان و تحقیق در سوابق آن مخصوصاً شاهنامه برک. جلال‌مثنی: «خسرو و شیرین». ایران‌شناسی، ۴، شماره ۳، پائیز ۱۳۷۱، ص ۵۱۲-۵۲۷؛ لیلی ریاحی: قهرمانان خسرو و شیرین، تهران ۱۳۵۸؛ بهروز ثروتیان، «مقدمه و تعلیقات» خسرو و شیرین نظامی، تهران ۱۳۶۶.
- ۲- نظامی: خسرو و شیرین، چاپ دکتر بهروز ثروتیان، ۱۱۴/۶ و ۱۹ (صفحه و شمار آیات منقول در این گفتار راجع به همین چاپ است. برای هفت اورنگ جامی از چاپ مرتضی مدرس گیلانی، طهران، ۱۳۳۷ استفاده شده است).
- ۳- خسرو و شیرین، ۱۱۳/۳۷-۴۰.
- ۴- از نمونه‌های این دست یکی مثنوی جام‌جمشید، اثر عبدی ییگ شیرازی است که هنوز به طبع نرسیده است. جام‌جمشید قصه دختر شاه سمرقند و عشق او به جمشید پادشاه افسانه‌ای شاهنامه است و عبدی ییگ آن را در بیست و دو سالگی سروده است. رک. مقدمه مجنون و لیلی عبدی ییگ به قلم ابوالفضل هاشم اوغلی رحیموف، مسکو ۱۹۶۶، ص ۳ به بعد.
- ۵- هفت اورنگ، ۵۹۶.
- ۶- هفت اورنگ، ۵۷۶؛ خسرو و شیرین، ۶۹.

۷ - هفت اورنگ، ۵۳۵.

۸ - رک. قصص الانبیاء، تألیف محمد بن عبدالله الکسائی. تصحیح اسحق بن سائول ابزنبرغ (Eisenberg)، ج یکم، بریل ۱۹۲۲، ص ۱۶۷-۱۶۸. ترجمه انگلیسی:

The Tales of the Prophet of al-kisa'i. Translated by W.M. Thackston, Jr., Twayne Publishers, Boston 1978, pp. 179-80.

ابواسحق ابراهیم بن منصور بن خلف النیسابوری، قصص الانبیاء. به اهتمام حبیب یمنانی، تهران ۱۳۴۰، قسه سی و چهارم، ص ۱۴۵-۱۴۹؛ قصص الانبیاء (ظاهراً از قرن هفتم)، چاپ فریدون تقی‌زاده طوسی، مشهد ۱۳۶۳، ص ۱۲۴-۱۲۳؛ تفسیر سوره یوسف، تألیف احمد بن محمد بن زید طوسی، به اهتمام محمد روشن، تهران، ۱۳۴۵، ص ۴۶۲-۴۷۲.

۹ - هفت اورنگ، ۵۹۵.

۱۰ - هفت اورنگ، ۵۹۶.

۱۱ - هفت اورنگ، ۶۷۰.

۱۲ - هفت اورنگ، ۷۳۱: یاس داد آن نخل برومند بر فرزند بل فرزند فرزند.

۱۳ - هفت اورنگ، ۷۲۹.

۱۴ - حکمه اشرف مراغه‌ای، دستنویس کتابخانه بودلیان، میکروفیلم کتابخانه دانشگاه شیکاگو.

۱۵ - عبدالقادر بدایونی، منتخب التواریخ. ترجمه انگلیسی از کنتل هیگ (T. Wolseley Haig)، چاپ دوم، دهلی ۱۹۷۳، ص ۲۵۳-۲۵۴. درفنائس المآثر، تاریخ وفات آتشی قندهاری دهم شعبان ۹۷۳ قید شده است. رک. احمد گلچین معانی، تاریخ تذکره‌های فارسی، بخش دوم، تهران، ۱۳۵۰، ص ۳۷۹.

۱۶ - میرزا محمد جعفر نیریزی متخلص به شعله (متوفی در ۱۳۱۵ هـ. ق.): خسرو و شیرین با مقدمه و شرح حال شاعر به قلم نورانی وصال، شیراز (بدون تاریخ).

۱۷ - عبدالله هانفی: شیرین و خسرو، به اهتمام سعدالله اسدالله یف، مکو ۱۹۷۷، ص ۱۳۲/۱۳۱-۱۳۲-۱۳۱.

۱۸ - امیر خسرو دهلوی: شیرین و خسرو. چاپ غنصفر علی یف، مکو ۱۹۷۸، ص ۵۵-۵۴.

۱۹ - هانفی، همان اثر، ص ۲۴۴/۲۳۱/۱۹. غرض نفی وجود این گونه روایها که در آثار ادبی قدیم، از جمله شاهنامه حسه نظامی نیز دیده می‌شود نیست. خسرو پرویز پیش از رسیدن به پادشاهی نیای خود را در خواب می‌بیند و از او راجع به آینده خویش آگاه می‌شود. این خواب در خسرو و شیرین نظامی محلی منطقی در تسلسل حوادث داستان دارد، در حالی که خواب هرمزد در روایت هانفی و تعبیر آن زائد است و صیغه‌ای از قصص انبیاء دارد.

۲۰ - هانفی، همان اثر، ص ۲۵۱/۲۰-۲۵۲.

۲۱ - حشمت مؤید: «مریم و شیرین در شعر فردوسی و نظامی»، ایران‌شناسی، ۳، ش ۳، ص ۵۲۹.

۲۲ - خسرو و شیرین، ص ۱۶/۳۲۵: ملک را داده بد دروم سوگند که باکس در نسا زد رای و پیوند.

۲۳ - امیر خسرو دهلوی، شیرین و خسرو، ص ۱۰۸۸/۹۷ و ۱۰۹۱.

۲۴ - خسرو و شیرین، ص ۱۲/۴۳۸-۱۳.

۲۵ - خسرو و شیرین، ص ۷۵۲-۷۰۱.

۲۶ - امیر خسرو دهلوی، شیرین و خسرو، «وصف معراج نبی»، ص ۱۱-۱۴: «در نصیحت به فرزند»، ص

- ۲۷ - هانفی، شیرین و خسرو، ص ۱۲۳/۱۶۴۵-۱۶۴۶.
- ۲۸ - همان اثر، ص ۱۲۵/۱۶۶۶-۱۶۶۷.
- ۲۹ - حشمت مؤید، همان مقاله، مختصراً ص ۵۳۴ به بعد.
- ۳۰ - امیر خسرو دهلوی، ص ۷۶/۸۵۵.
- ۳۱ - امیر خسرو دهلوی، ص ۷۶ به بعد:
- مرا در ملک خود کاری در افتاد رسیدم با تو کاری دیگر افتاد
کنون کامیدم از تو یافت یاری به‌ملکم نیز هست امیدواری
(۸۶۶-۸۶۵/۷۷).
- ۳۲ - خسرو و شیرین، ص ۲۹۲/۱۷۷؛ نیز حشمت مؤید، همان مقاله، ص ۵۳۱.
- ۳۳ - هانفی، ص ۲۷/۴۹۲-۴۹۰.
- ۳۴ - هانفی، ص ۲۸/۴۹۸.
- ۳۵ - هانفی، ص ۴۹۳ و ۵۵-۵۲.
- ۳۶ - هانفی، ص ۸۶-۶۸.
- ۳۷ - امیر خسرو دهلوی، «صفت پیرزن ندیمه شیرین و کشتن او شکر اصفهانی را»، ص ۲۰۲-۲۱۳.
- ۳۸ - امیر خسرو، ص ۲۶۴/۳۰۳۲-۳۰۳۵.
- ۳۹ - خسرو و شیرین، ص ۶۳۳-۶۳۵. همین تدبیر را شکر اصفهانی، با این هدف که عصمت خود را حفظ کند، به‌کار می‌برد و هر بار که شاه یا عاشقی دیگر به بستر می‌رود شکر کنیزی نزد او می‌فرستد و عاشق مست متوجه فریب نمی‌شود. همین شیوه را پیش از نظامی، فخرالدین گرجانی به‌کار برده است بدین گونه که شیعی ویسه دایه را به‌جای خود همبستر شوهرش مویذ پادشاه می‌کند و خود به نزد رامین می‌رود (رک. ویس و رامین، چاپ ماگالی تودوا - الکساندر گواخاریا، طهران ۱۳۴۹، ص ۲۲۸ به بعد). از استاد خالقی مطلق سپاسگزارم که این مورد اخیر را به یاد من آوردند.
- ۴۰ - هانفی، ص ۱۱۷-۱۱۸/۱۵۷۴-۱۵۶۵.
- ۴۱ - امیر خسرو دهلوی، ص ۲۹۹/۳۴۴۴-۳۴۵۸.